

سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴
 وطن‌امروز | شماره ۴۳۱۵

[وطن]

تضعیف زبان فارسی؛ ضربه به ستون وحدت ملی: زبان فارسی در مقام زبان ملی، تنها وسیله ارتباط نیست، بلکه حافظه جمعی، روایت تمدنی و رکن هویت‌ساز ملت ایران است. هر گونه سیاستی که جایگاه این زبان را در نظام آموزش رسمی تضعیف کند، عملاً بخشی از بافت فرهنگی و تاریخی ملت را از درون فرسوده می‌کند. زبان فارسی ظرف مفاهیمی است که ملت را به یکدیگر متصل نگه داشته است؛ از مفاهیم بنیادینی چون وطن و تاریخ، تا همدلی فرهنگی و فهم ملی، لذا تقلیل جایگاه فارسی، صرفاً کاهش یک زبان رسمی نیست، بلکه باز کردن فضای فرهنگی برای چندپارگی هویتی است.

آموزش؛ از ابزار رشد به میدان سیاست‌زدگی: در جهان امروز، آموزش نه‌تنها مسؤول ارتقای سرمایه انسانی، بلکه یکی از ستون‌های مهندسی هویت است. در ایران برخی جریان‌های قوم‌گرای تجزیه‌طلب تلاش کرده‌اند با برجسته‌سازی گفتمان «آموزش به زبان مادری»، آموزش را از یک ابزار توسعه، به بستری برای نهادینه‌سازی مرزبندی‌های هویتی و تا حدودی تمایزهای جغرافیایی بدل کنند. این تغییر کارکرد آموزش، نشانه‌ای نگران‌کننده از سیاسی‌شدن نهاد تعلیم‌وتربیت است؛ تغییری که از ارتقای علمی عبور می‌کند و به چالش انسجام اجتماعی می‌رسد.

بازیگران کلیدی؛ پروژه‌بگیرهای سیاسی: با احترام به نخبگان محلی، فعالان فرهنگی و پاره‌ای از پژوهشگران که با نیت حفظ میراث زبانی بومی، در چارچوب نظام رسمی خواهان توجه بیشتر به زبان‌های مادری در یک کلان‌روایت به نام ایران هستند؛ بازیگرانی نامرئی اما صاحب نفوذ در حال فعالیتند؛ طیفی از بازیگران

سیاسی و رسانه‌ای که با سوء‌استفاده و نیت‌خوانی مطالبات فرهنگی اقوام ایرانی، پروژه‌های واگرایانه خود را پیگیری می‌کنند. گروه‌های تجزیه‌طلب از این بستر برای تقویت گفتمان‌های رادیکال استفاده می‌کنند. زبان در روایت این گروه‌ها نه ابزاری برای تفاهم، بلکه مرزی برای تمایز، تقابل و تأسیس هویت مجزا از ملت است. در نهایت، اگر سیاست آموزش به زبان مادری بدون تفکیک روشن میان دغدغه فرهنگی و پروژه سیاسی دنبال شود، نه‌تنها به وحدت ملی کمک نخواهد کرد، بلکه به تشدید رقابت‌های هویتی، نابرابری زبانی و بحران انسجام منتهی می‌شود. اکنون بیش از هر زمان، ضرورت دارد سیاست‌گذاری زبانی، نه بر اساس شعار یا فشار سیاسی، بلکه بر پایه تحلیل، تجربه و منافع بلندمدت ملی انجام شود.

■ **راهی میان تک‌صدایی و چندپارگی**

در جامعه‌ای همچون ایران که بر تنوع فرهنگی، زبانی و تاریخی استوار است، هر گونه سیاست‌گذاری زبانی باید مبتنی بر درک عمیق از پیچیدگی‌های اجتماعی، حساسیت‌های هویتی و واقعیت‌های سیاسی باشد. تنوع زبانی در ایران نه یک تهدید ذاتی، بلکه ظرفیتی فرهنگی است اما زمانی که از چارچوب خود خارج شود، می‌تواند به جای همزیستی، زمینه‌ساز واگرایی و منازعه اجتماعی باشد.

در چنین بستری، زبان فارسی برای ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد. بر خلاف برخی قرائت‌های مغرضانه که آن را ابزار سلطه تلقی می‌کنند، فارسی در تاریخ ایران نقش ستون فقرات وحدت فرهنگی را ایفا کرده است؛ زبانی که از شرق تا غرب کشور، نسل‌ها را به یکدیگر پیوند داده، دانش را منتقل کرده و حافظه مشترک ملی را شکل داده است.

تضعیف این زبان در نهاد آموزش رسمی یا ادبیات دولتی، به معنای گشودن در به سوی چندپارگی ارتباطی، تقلیل توان ارتباط ملی و تضعیف فهم متقابل در سطح کشور است.

این بدان معنا نیست که زبان‌های بومی باید نادیده گرفته شوند. برعکس، آنها بخشی اصیل از میراث فرهنگی ایرانند و شایسته حمایت، آموزش داوطلبانه، ثبت، مستندسازی و تولید ادبیات محلی هستند اما جایگاه طبیعی این زبان‌ها، در عرصه آموزش عمومی، باید به گونه‌ای تعریف شود که هم تنوع فرهنگی حفظ و هم انسجام زبانی ملت دچار خلل نشود.

تجربه کشورهای موفق در مدیریت ادبیات تنوع زبانی نشان می‌دهد راه‌حل در تعادل‌سازی است؛ ایجاد زبان ملی مقتدر در کنار نظام حمایتی هفدمند برای زبان‌های بومی، بدون تبدیل آنها به زبان آموزش رسمی. این تلنگر به کسانی که می‌کنند ادبیات فارسی را با واژه‌های وارداتی درهم بیامیزند نیز وارد است.

بنابراین ایران نیز می‌تواند با حفظ جایگاه زبان فارسی به عنوان سازه‌وحدت ملی و در عین حال توجه به زبان‌های محلی در حوزه‌های فرهنگی و مکمل، الگویی پایدار از هم‌زیستی فرهنگی و انسجام ملی طراحی کند؛ الگویی که بر پایه عقلانیت، آینده‌نگری و توجه هم‌زمان به وحدت و کثرت استوار است.



«وطن امروز» از تبعات ایده‌دولت

برای «آموزش به زبان مادری» گزارش می‌دهد

کلاس تفرقه

چند ماهی از انتشار ویدئویی در فضای رسانه‌های کشور می‌گذرد که یکی از مقامات رسمی، جلسه‌ای اداری را نه به زبان رسمی کشور، بلکه به زبان بومی اداره می‌کند؛ اقدامی که اخیراً نیز در مصاحبه غلامرضا نوری‌قزljحه، وزیر جهاد کشاورزی به زبان ترکی بازتاب یافت و در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد. این نمونه‌ها که در گذشته کمتر سابقه داشت، صرفاً رخدادهای زبانی یا فرهنگی نیست، بلکه نشانه‌هایی است از یک روند فکری که در حال عبور بی‌سر و صدا از زبان رسمی است؛ همان مسیری که در دولت چهاردهم با عنوان «آموزش به زبان مادری» در ادبیات رسانه‌ای در حال تثبیت است. زمانی که دولتی‌ها نسبت به این مسائل حساس نباشند و حتی خود مروج باشند، تجزیه‌طلبان خیال باطل می‌کنند، چنان که در روزهای اخیر همگان برای دفاع از نمادهای هویتی «خلیج‌فارس» در حال کنش بودند، برخی جریان‌ها در پوشش واژگانی تلاش کردند «خلیج‌فارس» را به هویت عربی گره بزنند و عملاً ایده‌های واگرایانه را تقویت کردند.

این در حالی است که ایران، به عنوان جامعه‌ای چندقومیتی و چندلایه، بیش از هر زمان دیگر به زبان مشترک خود برای گفت‌وگو، همدلی و همفکری ملی نیاز دارد، لذا آنچه در جریان است، ظاهر آن آموزش به زبان مادری است اما در واقع، تغییری ریشه‌ای در دل خود دارد که می‌تواند یکی از ستون‌های انسجام ملی، یعنی زبان فارسی را از درون تهی کند.

بدیهی است زبان مادری، بخشی از میراث فرهنگی هر ملت است و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آموزش آن را مجاز شمرده است

اما این مساله با جایگزین‌سازی زبان رسمی آموزش به زبان مادری؛ فرصت یا تهدید؟ در رسانه‌های رسمی داده جوامع چندتکده، اگر فاقد عناصر انسجام‌بخش مانند زبان مشترک، پرچم و نمادهای ملی باشند، در ساخت دولت – ملت پایدار با بحران مواجه خواهند شد. مبتنی بر این دیدگاه در این گزارش، می‌کوشیم از خلل روایت‌های عینی، تحلیل‌های ژورنالیستی و بررسی خاستگاه سیاسی – اجتماعی این گفتمان انحرافی، به این پرسش پاسخ دهیم: آیا آموزش به زبان مادری، آنگونه که امروز مطرح می‌شود، یک سیاست فرهنگی است یا پروژه‌ای پنهان برای گسستن پیوندهای ملی؟

■ **داستان یک «به»؛ تغییر یک حرف، تغییر یک سیاست**

در ماه‌های اخیر تیتريهایی با عناوینی چون «آموزش به زبان مادری؛ فرصت یا تهدید» در رسانه‌های رسمی و نزدیک به دولت فراوان دیده شد؛ همان تیتريهای همیشگی مدعی بی‌طرفی که در واقع گویای سردرگمی تا تردیدی هستند که در بدنه تصمیم‌گیری درباره این مساله وجود دارد. ریشه این ابهام، به تفاوتی ظریف اما بنیادین برمی‌گردد: تفاوت میان آموزش زبان مادری به عنوان یک موضوع درسی و آموزش به زبان مادری به عنوان زبان اصلی تدریس در نظام آموزشی.

این تفاوت اگرچه در ظاهر تنها یک «به» ساده

است اما در عمل بر مرزی استراتژیک میان حفظ تنوع فرهنگی و ورود به حیطه‌ای پرخطر از تفکیک زبانی در آموزش رسمی ایستاده است. در حدود یک سال اخیر، گروه‌هایی با نقاب حقوق بشری تلاش کرده‌اند آموزش به زبان‌های بومی را از یک مطالبه غیررسمی به مطالبه‌ای ساختاری برای تغییر زبان تدریس ارتقا دهند؛ اقدامی عجیب که در خوش‌بینانه‌ترین حالت‌ها نمایانگر نوعی عدم درک‌ها از مساله هویت ملی است.

حساسیت موضوع زمانی افزایش یافت که فاطمه مهاجرانی، سخنگوی دولت چهاردهم در یک نشست خبری اعلام کرد دولت قصد دارد لایحه‌ای جامع برای آموزش به زبان مادری را به مجلس ارائه دهد. در همین نشست، آماری نیز ارائه شد مبنی بر شناسایی بیش از ۴۰۰ زبان و گویش در کشور. این اظهارات، اگر چه بعداً با تعدیل‌هایی از سوی دولت همراه شد اما در عمل مسیر جدیدی را برای بازتعریف زبان آموزش در کشور باز کرد. این روایت، امروز فراتر از گفتار برخی مسؤولان، بلکه به صورت پروژه، در دستور کار رسانه‌هایی چون ایران وایر، بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو زمانه نیز قرار گرفته است.

یکی از استدلال‌های این جریان آن است که آموزش زبان مادری به شکل تک‌درسی، کارآمد نیست و باید تدریس تمام دروس به زبان مادری انجام شود. برای اثبات این ادعا، از مثال ناکارآمدی آموزش زبان عربی در مدارس استفاده می‌کنند و می‌گویند دانش‌آموزان با وجود آموزش رسمی زبان عربی، توان مکالمه ندارند. این قیاس، ضمن آنکه از منظر آموزش زبان دوم دارای اشکال است، نوعی تلاش برای توجیه گسترش زبان‌های مدارس استفاده می‌کنند و می‌گویند

غیرفارسی به عرصه آموزش رسمی به حساب می‌آید. نکته قابل تأمل آنکه رسانه‌هایی که پیش‌تر در دستور کار خود تقابل با ساختار جمهوری اسلامی را داشته‌اند – نظیر ایران‌وایر که در گزارش‌هایی از دریافت منابع مالی از سوی آن برای پروژه‌های تجریمی علیه ایران پرده برداشته شده- اکنون از مدافعان جدی آموزش به زبان مادری‌اند. این همگرایی میان برخی جریان‌های رسانه‌ای معارض و بخشی از ادبیات رسمی، پرسش‌های مهمی را درباره اهداف پشت پرده این سیاست به ذهن متبادر می‌کند.

به نظر می‌رسد آنچه در ظاهر یک اصلاح آموزشی معرفی می‌شود، در باطن گامی است برای شل کردن گره‌های زبانی مشترک؛ گره‌هایی که سال‌هاست ایران را در چارچوب زبانی واحد، با وجود تکثر فرهنگی، کنار یکدیگر نگاه داشته است.

■ **یک شعار فرهنگی برای یک تهدید راهبردی**

ایده «آموزش به زبان مادری» در ایران، برخلاف آنچه در برخی بیانیه‌ها و محافل دانشگاهی عنوان می‌شود، خاستگاهی در نظام آموزش رسمی نداشته است. این ایده نخست در حاشیه گفتمان رسمی و عمدتاً در حلقه‌های روشنفکری منتسب به گروه‌های قوم‌محور طرح شد؛ جریاناتی که در پی بازتعریف هویت فرهنگی، زبانی و سیاسی نواحی قومی ایران بوده‌اند.

آنچه در ابتدا با شعارهایی چون «حق زبانی»، «عدالت آموزشی» و «تنوع فرهنگی» مطرح می‌شد، بتدریج با بی‌دقتی برخی تصمیم‌گیران وارد فضای سیاست‌گذاری رسمی شد؛ جایی که مرز میان مطالبه فرهنگی و پروژه سیاسی شدت مبهم و خطرآفرین است.

نشانه‌های تکرار برای تثبیت این گفتمان در مواضع برخی مقامات و نهادهای دولتی در استان‌های دارای بافت قومی قابل مشاهده است. هر چند این حمایت‌ها در پوشش مفاهیم فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها عنوان می‌شود اما در عمل به معنای شکستن انسجام زبانی نظام آموزش و زمینه‌سازی برای واگرایی در سطح ملی است. نمونه‌های مشابه در تجربه‌های جهانی، از جمله در کشورهای دارای تنش‌های قومی، نشان می‌دهد تفکیک زبان آموزش، غالباً مقدمه‌ای برای تشدید گسل‌های هویتی و تضعیف وحدت ملی بوده است.

از سوی دیگر، ترویج این گفتمان با پوشش ظاهراً فرهنگی، با استقبال بی‌سابقه رسانه‌های فارسی‌زبان معارض مواجه شده است. رسانه‌هایی نظیر بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال و رادیو زمانه – که در موضوعات دیگر عمدتاً در تضاد با نظام رسمی ایران موضع‌گیری می‌کنند – اکنون آموزش به زبان مادری را به عنوان محور عدالت و آزادی فرهنگی برجسته می‌کنند. این هم‌راستایی غیرعادی، پرسشی راهبردی را پیش می‌کشد: چرا پروژه‌ای که ظاهراً بر عدالت زبانی تأکید دارد، مورد حمایت جریان‌هایی قرار گرفته که سابقه‌ای آشکار در تقویت گفتمان‌های جدایی‌طلبانه دارند؟

در کنار این پازل رسانه‌ای، برخی گروه‌های محلی نیز از این فضا برای بازسازی گفتمان‌های هویتی خود بهره‌برداری می‌کنند. جریان‌های وابسته به «پان‌ترکیسم» و «پان‌کردیسم» نه‌تنها از آموزش به زبان مادری حمایت می‌کنند، بلکه آن را «گامی ضروری برای بازتعریف مناسبات ملت-دولت» می‌دانند. این تعبیر صریح، نشان‌دهنده آن است که آموزش به زبان مادری، فراتر از یک سیاست آموزشی به ابزاری در خدمت پروژه‌های تجزیه‌طلبانه تبدیل شده است.

در نتیجه، باید با دقت و شفافیت گفت آنچه امروز با عنوان آموزش به زبان مادری مطرح می‌شود، بیش از آنکه سیاستی برای تقویت عدالت آموزشی باشد، حامل بار سنگینی از منازعات هویتی، تمایزطلبی زبانی و خط‌کشی‌های فرهنگی است.

■ **روایت‌های میدانی از ناکامی آموزش بومی‌محور**

برای ارزیابی واقع‌بینانه پیامدهای آموزش به زبان مادری، نمی‌توان صرفاً به ادبیات نظری یا شعارهای فرهنگی بسنده کرد، بلکه باید به میدان واقعی تجربه‌ها رفت. در برخی استان‌ها و مناطق دارای بافت قومی، تلاش‌هایی برای ورود زبان‌های بومی به فرآیند آموزش شده که نتایج آن، درس‌های مهمی برای سیاست‌گذاران دارد؛ درس‌هایی نه از پیشرفت، بلکه از شکست‌های تدریجی، تعمیق شکاف‌های زبانی و ناکامی در تحقق اهداف آموزشی.

آذربایجان شرقی؛ از کلاس مکمل تا تشدید تنش‌های آموزشی: در سال‌های اخیر، در برخی مدارس تیریز و حومه، کلاس‌هایی به صورت غیررسمی برای تدریس محدود دروس به زبان ترکی آذربایجانی برگزار شد.

اگرچه این کلاس‌ها ابتدا با هدف «تقویت زبان

خلیج عربی؛ جنجال بزرگ برای لاپوشانی شکست بزرگ

نخواست‌ه است».

بلافاصله بعد از ترک معرکه خسارت‌بار یمن، رسانه‌های آمریکایی برای پنهان کردن این شکست تحقیرآمیز، دنبال تویی افتادند که ترامپ درباره «اعلام یک خبر مهم» به گردش درآورد و در ۷۲ ساعت پس از این واقعه، جنجال‌های بی‌سابقه و دروغ‌های متناقض مطرح کردند.

آنها علاوه بر بحث تغییر نام خلیج‌فارس، از دیدار با رئیس‌جمهور ایران، به رسمیت شناختن کشور فلسطین و اعطای انرژي هسته‌ای به عربستان گفتند.

به نظر می‌رسد اصلاً مهم نیست کدام درست است، مهم این است که فاجعه شکست از یمن، نباید وارد ادراک جمعی ایرانی‌ها و عرب‌ها شود، چون تهدید به بمباران باید همچنان به عنوان آخرین حربه آمریکایی‌ها

در ذهن ملت‌ها کار کند و اثر بگذارد. جنجال آمریکایی «تغییر نام خلیج‌فارس»، یک لاپوشانی بزرگ برای این بود که متوجه خروج تحقیرآمیز آمریکا از جنگ یمن نشویم؛ حال چه ترامپ در سفرش به کشورهای عربی چنین غلطی را مرتکب شود، چه نشود.

انحراف افکار عمومی ایرانی-عربی از این شکست بزرگ، یک سوزه جنجال رسانه‌ای در همین حد و اندازه لازم داشت تا میهمان شکست‌خورده بتواند زیست پیروز این نبرد ۲ ماهه و بلکه ۲ ساله با یمن را بگیرد، میزبانان را بهتر تلکه کند و برای ایرانی‌ها هارت و پورت کند. خصوصاً اینکه ذهنیت شرطی‌شده ایرانیان به مذاکرات، آمادگی بیشتری برای سرگرم شدن به این ماجرای جدید دارد و حربه تهدید به بمباران باید

ایران، به عنوان جامعه‌ای چندقومیتی و چندلایه، بیش از هر زمان دیگر به زبان مشترک خود برای گفت‌وگو، همدلی و همفکری ملی نیاز دارد، لذا آنچه در جریان است، ظاهر آن آموزش به زبان مادری است اما در واقع، تغییری ریشه‌ای در دل خود دارد که می‌تواند یکی از ستون‌های انسجام ملی، یعنی زبان فارسی را از درون تهی کند

همچنان ترسناک باشد.

پس در عین حال که با هم درباره خلیج‌فارس متحدیم، باید بدانیم در ذهن آمریکایی‌ها، اتحاد ایرانی‌ها ارزش کمتری از حفظ ابهت آمریکا در ذهن ایرانی‌ها دارد، اگر نه آنها بهتر می‌دانستند شایعه تغییر نام چقدر می‌تواند وحدت‌بخش باشد؛ شایعه‌ای که ترامپ می‌تواند بعد از ارزیابی واکنش‌ها با مبهم‌گویی از آن صرف‌نظر کند.

هر چه هست بزرگ‌ترین نیروی دریایی و هوایی تاریخ بشر، از معرکه زد و خورد با انصارالله یمن گریخته است

و این یکره‌یوداد بزرگ تاریخی و آغاز دورانی جدید است، دورانی که در طلیعه آن تنها ماندن رژیم با یمن، می‌تواند تا سقوط دولت نتانیاهو و پایان بمباران غزه پیش برود.